



## بردار کردن حسنک

ابوعلی حسن بن محمد بن میکال معروف بحسنک، پس از آنکه احمد بن حسن بمندی ازو زیری سلطان محمود معزول شد، بفرمان سلطان در سال ۴۱۵ با ۴۲۱ مقام وزارت بدوفویض گردید. و تا سال ۴۲۱ که سلطان محمود بدرود زندگانی گفت بر او یکه صدارت ممکن بود. در این سال سلطان محمود پسر از غلبه بر محمد برادر خود وزنانی کردن او در قلعه کوه تیز و سپس مندیش، حسنک و ایز ظاهرآ ب مجرم قرمطی و شیعی بودن ولی باطنآ بعلت طرفداری او از محمد بزندان افکنند و در بیان سال ۴۲۲ هجری و برادر بلغ بدار آویخت. درخون حسنک دو ها مل دیگر نیز شرکت داشت؛ نخست دستگاه خلافت بغداد که از زمان سلطان محمود سعی در بر انداختن این وزیر داشت حسنک نه تنها در نهان مذهب شیعه داشت بلکه همواره سعی میکرد که مانع از نفوذ بغداد در دستگاه محمود شود و از این جهت سر سدبزرگی در راه انجام مقاصد خلافت عباسی بشمار میرفت و موضوع قرمطی بودن و متعایل بودن او با اسماعیلیان بارها از طرف خلافت بغداد و سلطان کوشید شد ولی محمود زیر بار این اتهام نیافت و روزی با عصباتیت در باسخ این تهمت گفت بدین خلیفه خرف شده باید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی میجویم و آنچه یافته آید درست گردوب بر دارمی کشند، واگر مراد درست شدی که حسنک قرمطی است خبر با امیر المؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی رامن پرورد هام و با فرزندان و برادران من برابر است، واگر دی قرمطی است من هم قرمطی باشم؟ این گفته شدت علاقه محمود را بحسنک بخوبی نشان میدهد.

در سفری که حسنک بعیج کرد، بخدمت خلیفه نرفت بلکه بشام رفت از مصر بیان خلعت گرفت و این خود بر سوء ظن در بار خلافت نسبت بتوی افزود و یکی از اسباب قرمطی خواندن او از طرف خلیفه شد

عامل دیگر بوسه‌ل زوزنی بود که مردی بسیار جاه طلب و مرموز و از دهه زمان پشمار میرفت و بر مزاج سلطان مسعود غلبه بسیار داشت و نبض سلطان در دست او بود ابوالفضل یهقی در حق او گوید: «این بوسه‌ل مردی امام زاده و محظوظ و فاضل و ادیب بود اما شرارت وزارتی در طبیعتی و کندشه لاتبدیل لخلق الله و با آن شرارت دل‌سوزی نداشت و همیشه چشم‌نهاده بودی که پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن‌چاکر رالت زدی و فروگرفتی این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تصریب کردی والی بزرگ بدین چاکر رسانیدی!»

بوسه‌ل از مخالفان حسنک و از دیر باز کینه او را در دل گرفته منتظر فرصت بود، و بیش از هر کس در تشویق مسعود برای نابود کردن وی مؤثر بود.

حسنک گذشته از تابعی که به مذهب شیعه داشت، مردی فاضل و دانش دوست و نیکو روی بود. واورا می‌توان در شمار وزرای بزرگ و خیرخواه و مورد محبت مردم زمان خود داشت. و نیز از جمله قربانیان مطامم خلافت بغداد و انحطاط اخلاق زمان محسوب داشت. فرخی سیستانی ددقشیده‌ای عدل و لیاقت و نیز زیبائی و صفات منظر او را چنین توصیف می‌کند:

مهر کان امال شغل روزه دارد پیش در خواجه‌سید وزیر شاه ایران بوعلی قبله احرار و بست لشکر و روی کهر ظاهراً دادن نام (حسنک) با بوعلی حسن از طرف شخص سلطان محمود بوده، چه بقول خود، وی را از کودکی بزرگ کرده و پرورده و با فرزندان و برادران او برآ بر بوده است و دفاع او در مقابل اتهام خلیفه شدت علاوه، وی را نسبت با وی میرساند و این رسم یعنی تصرفی بر اسامی در میان فارسیان معمول و متداول بوده و هست. چنان‌که با قوت در معجم الادباء در شرح حال احمد بن علی یهقی معروف به جعفر که گوید: «این کاف زائد در آخر اسم فارسی برای تصرفی است و فارسیان برای تصرفی علی و حسن و جمفو و مانند آن علیک و حسنک و جعفر که می‌گفت اند»

واقه بر دار کردن حسنک در بلخ، در میان شورو هیجان مردم و نفرت و تاسف بی‌پایان آنان از این عمل در تاریخ یهقی بناهی بدیع و مشخص بتحریر آمده، صرف نظر از اهمیت موضوع، قلم سحاب نویسنده در حالیکه احساسات خود را نسبت با این حادثه نمی‌توانسته پنهان کند هر خواننده را سخت تحت تاثیر قرار می‌دهد و این قسم از تازیخ مذکور از جالب‌ترین شیوه نگارش نثر زمان خود بشمار می‌آید. آن واقعه چنین نکاشته شده: «... و آن روز و آن شب تدبیر بر دار کردن حسنک در پیش گرفتند، و دوم رد پیک و است کردن با جامه پیکان که از بغداد آمد و نامه خلیفه آورده که حسنک قرمطی را بردار باید کرد و بنک بی‌بند کشت تا بار دیگر بر رغم خلاف هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیوار نبرد. چون کارها ساخته آمد، دیگر روز چهار شب دو روزه از صفر امیر مسعود بر نشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه، باندیمان و خاصگان و مطریان، و در شهر خلیفه شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلی بلخ فرود شارستان، و خلق روى آنجانهاده بودند، بوسه‌ل بر نشست و آمد

تازه دیگ دارو ببر بالائی باستاد ، و سواران رفت بودند با بیاد گان تا حسنه را ببینند  
چون از کنار بازار عاشقان در آوردند و میان شارستان رمید ، میکایل مدانجا اسب  
بداشته بود بذیره وی آمده وی زامواجر (پست) خواند و دشنهای زشت داد ، حسنک در وی  
نگریست و هیچ جواب نداد ، هامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد  
واز آن زشنهای که بر زبان راند ، و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکایل را  
چه گفتند . و پس از حسنک این میکایل که خواهر ایازرا بزنی کرده بود بسیار بلاها  
دید و محنتها کشید ، و امروز بر جای است و بعبادت و قرآن خواندن مشغول شده است!  
چون دوستی زشت گند چه چاره از باز گفتن .

حسنک را بیایدار آوردند ، نعوذ بالله من قضاه السوه ، و بیکان را ایستادند  
بودند که از بغداد آمده اند ، و قرآن خوانان قرآن می خوانند ! حسنک را فرمودند  
که جامه بیرون کش ، و دست اندوزیز کرد و از این کار استوار کرد و  
پایچهای ازار را بیست و جبه ویراهن بکشید و دورانداخت بادستار ، و برهنه با ازار  
با استاد و دستها در هم زده ، تنی چون سبیم سفید و روئی چون صدهزار نگار ! و همه خلق  
خلق بدرد میگر یستند . خودی روی پوش آهنی بیاورند عمداتنک چنانکه روی و  
وسرش را نپوشیدی ، و آواز دادند که سرور و پیش را پوشید تا از حسنک تباہ نشود که  
سرش را بیگداد خواهیم فرستادند یک خلیفه ، و حسنک را همچنان می داشتند واوبمی  
چنانیدو چیزی میخواهد ، تا خود فراخ تر آوردند ، و در این میان احمد جامه دار بیامد  
سوار ، و روی بحسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان میگوید : « این آذوه  
تست که خواسته بودی که چون بادشاهی مارابر دار کنی ، ما بر تو رحمت خواستم  
کرد ، اما امیرالمعتمین نیشته است که تو قرمطی شده ای و بفرمان او بردار میکنند »  
حسنک البته هیچ باسخ نداد ، پس از آن ، خود فراخ تر که آورد بودند سرور وی او  
را بدن یوشانیدند ، پس آواز دادند اورا که بدو ! دم نزد و از ایشان نیندیشید .  
هر کس گفتند : « شرم ندارید مرد را که می بکشید بدار بزید ! » و خواست که شوری زرک  
بیایشود ، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بشانندند . و حسنک را سوکدار بردندو  
بعایگاه رسانیدند بر مرکبی که هر گز نشسته بود . و جلا دش استوار بیست و رسم  
فرود آورد و آواز دادند که سنک دهید ! هیچ کس دست سنک نمیکرد و همه زار زار می  
گریستند خاصه نیشا بوریان . پس مشتی رندر اسیم دادند که سنک زنند و مرد خود مردم  
بود ، که جلا دش رسم بگلو افکنده بود و خبه کرده . این است حسنک و روز گارش ...  
آحمق مردا که دل درین جهان بند که نعمتی بدهد و زشت باز استاند ... چون اذین فارع  
شدن بوسهل و قوم از بیایدار باز گشتند و حسنک تنها ماند ، چنانکه تنها آمده بود از  
شکم مادر ، و پس از آن شنیدم از بوالعن خربلی که دوست من بود و از مختصان  
بوسهل ، که روزی (بوسهل) شراب میخورد و باوی بودم . مجلی نیکو آراسته و غلامان  
صاهر و بیان بسیار استاده و مطریان همه خوش آواز ، در آن میان فرموده بود تا سر حسنک  
پنهان از ما آورد بودند و بداشته در طبقی بامکبه (روبوش) پس گفت : نوباده (نوبر)  
آورده اند از آن بخوردیم ، همگان گفتند خوریم ، گفت بیارید ، آن طبق بیاورندو (بقيه در ص ۲۷)

موجد حفاظ است و یا اینکه در کفه مقابل دولت سنگ مخالفت و انتقاد می‌کذارد که تعادل ثابت بماند، نمی‌شود تنها عامل تعادل دانست در مقام سلطنت احساسات سیاسی ملی متصر کر است و این تکلیف خاص و مشخص مقام پادشاهی است و این احساسات به جز آن احساسات حزبی است که هم پشتیبان هیئت دولت است و هم پشتیبان حزب مخالف هیئت دولت. این تکلیف حقیقی و عملی است. گذشته از تمام اینها این فقط صحبت ظواهر و تشریفات نیست بلکه حقیقت واقع است. آن تفکیک و تمایز را ها تصور می‌کنیم و آن تمایز جز در عالم تصور و اندیشه وجود ندارد. در زندگانی، عوامل صوری و تشریفاتی باعوض اتفاق، فرمابندهاری، احساسات وجوانمردیها، اینها را به مرفتهدست بدست یکدیگر میدهد و حقیقت واقع و عملی را بوجود می‌آورد. با این مفهوم پرمغز است که پادشاه بنفسه و بخودی خود در سرتاسر دستکاه هشروعه عامل تعادل است، با پندواندرز وزیر ارش کارهای کنداها از وزرا ایش جداست و مظہر قوای واقعی و احساسات حیات ملی است که تنها شخص او میتواند چنین مظہری باشد.

### یقیه ما هنامه پیکار مردان و ...

د نیو اشماره اخیر مجله پیکار مردان بدنفتر روز نامه دنیارسید مندرجات این مجله بخاطه دبیران لیسانسیه قم مدد که مطلع آن برای دانش بیرونیان مفید می‌باشد موقوفت آقای رحیمی با ذوق مدیر مدد نامبرده را از خداوند مستلت داریم.

### بقیه بردار کردن حسنک

از دور مکبه برداشتند، چون سر حسنک را بدبدهم همگان متغير شدیم و من از حال بشدم. و بوسهل بختندو با غافق شراب در دست داشت بیوستان ریخت و سرباز بردنده. و من در خلوت دیگر روز اورابیار ملامت کردم گفت: « تو مردی مرغ دلی ، سردشمنان چنین باید! » و این حدیث فاش شد و همگان او را بسیار ملامت کردند بدین حدیث و لعنت کردند. و آن روز که حسنک را بردار کردند، استادم بونصر ( بونصر مشگان ) روزه بنکشاد و سخت غمناک و اندیشه هند بود چنانکه بهیچ وقت اورا چنین ندیده بود، و میگفت چه امیدماند؟ و خواجه احمد حسن هم برین حال بود و بدویان نتشت. و حسنک قریب هفت سال بردار ماند چنانکه با یا هیش همه فرو تراشید و خشک شد، چنانکه اتری نمازهایتا بدستوری فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس ندانست که سرش، کجاست و تن کجاست. و مادر حسنک ذنی بود مختجک آور ( شجاع ) چنان شنیدم که دو سه ماه از واین حدیث نهان باشتند، چون بشنید جز عی نکرد چنانکه زنان کنند، بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از درد و خون گرفتند، بس گفت: « بزرگ ام را که این بسر بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو دادو پادشاهی چون مسعود آن جهان! » و همان بسر سخت نیکو بداشت، و مرغ فردمند که این بشنید بسندید و جای آن بود ... »